

## فیلمسازی در 70 سالگی

دوربین روی شهر نیویورک در حرکت است. صدایی با آرامش تمام می‌گوید: همیشه ترجیح می‌دادم به جای این که من محصول محیط اطرافم باشم، محیط اطراف محصول من باشد.



این حرکت گویک دوربین و این صدای خفه که تا پایان فیلم معلوم نمی‌شود از حلقوم کدام یک از شخصیت‌های فیلم درآمده است. در حالی که با توجه به روایت داستان، هر 4 شخصیت اصلی می‌توانند چنین جمله‌ای را گفته باشند، آغازگر فیلم **171#&**؛ جداافتاده **raquo&**؛ است. وقتی شما در آغاز یک اثر با چنین نمایی روبه‌رو می‌شوید، زود درمی‌یابید با یک مولف سر و کار دارید؛ مولفی که ادعا می‌کند شهری چون نیویورک، محصول اوست! این فیلم پس از سال‌ها انتظار، مولفش را صاحب جایزه اسکار کرد. **یادآوری روزهای کودکی** مارتین اسکورسیزی نه تنها در جداافتاده، بلکه در تمامی آثارش چنین ادعاهایی را مطرح می‌کند. کارگردانی که ابتدا وارد مدرسه علوم دینی شده بود تا کنشیش شود، خیلی زود آن مدرسه را رها کرد. گویا کسی رویاهای کودکی‌اش را به او یادآوری کرد که عمیقا از چه چیزی لذت می‌برده است! ناب‌ترین خاطره کودکی‌اش زمانی بود که 4 سال بیشتر نداشت و با مادرش به سینما رفته بود. شاید خوشبختی او به عنوان یک کارگردان این بود که در تقدیر کودکی‌اش، شخصی چون کینگ ویدور حضور داشته است. مارتین کوچک اولین تصویری که در قاب جادویی، در آن تاریکی وهمناک دیده بود، مربوط به **171#&**؛ جدال در آفتاب (1946) **raquo&**؛ ساخته ویدور بود. تصاویری با ملاحظات خاص رنگ که ویژه کارهای ویدور بود. تریشنی با صدای گریای اورسن ولز، حرکات تند دوربین و از همه مهم‌تر یک داستان کم‌نقص بعید نیست که بتواند درجه تازه‌ای به دنیای هر کودک 4 ساله‌ای بگشاید. تاثیر قاب‌های این فیلم در ذهن مارتین کوچک تا حدی بود که بعدها در کتابی با عنوان لذت‌های یک دل‌باخته سینما به این تاثیرها اعتراف کرد و حتی ابراز تمایل کرد که به جای جان‌فورد و ویلیام وایلر با کینگ ویدور و اورسن ولز مقایسه شود. **زندگی و آثار** مارتین اسکورسیزی متولد 17 نوامبر 1942 کوپنس، نیویورک آمریکاست. او کودک نحیف و رنجوری بود که بیشتر اوقات به خاطر بیماری آسم در خانه می‌ماند. مارتین در جوانی هوای سینما به سرش زد به همین خاطر آرزوی اصلی‌اش را که کنشیش شدن بود، رها کرد و از مدرسه علوم مذهبی مستقیم به دانشگاه فیلمسازی نیویورک رفت و سال 1966 مدرک تحصیلی‌اش را گرفت و پس از فارغ‌التحصیلی، شروع به ساخت فیلم‌های کوتاهی کرد که مشهورترین آنها **171#&**؛ صورت‌تراشی بزرگ **raquo&**؛ است که در سال 1967 ساخت. اسکورسیزی در همان سال اولین فیلم بلندش را با نام **171#&**؛ کی داره در می‌زنه؟ **raquo&**؛ ساخت که، یک فیلم سیاه و سفید بود. در این فیلم کاملاً سبک کاری اسکورسیزی و مضمون مورد علاقه‌اش که بعدها در **171#&**؛ خیابان‌های پایین شهر **raquo&**؛ آن را ادامه داد واضح بود؛ همان زندگی خیابانی ایتالیایی آمریکایی‌های نیویورک، تدوین سریع، موسیقی پس‌زمینه الکترونیک راک و همان مرد نقش اول به دردرس افتاده. در سال‌های دهه 70 او و فرانسیس فورد کاپولا، برایان دی پالما، جورج لوکاس و استیون اسپیلبرگ با یکدیگر آشنا شدند که به بچه‌های بدخلاق سینما مشهور شدند. برایان دی پالما، رابرت دنیرو را به اسکورسیزی معرفی کرد و از آن زمان این دو اسطوره سینما رابطه نزدیکی برقرار کرده، در چندین پروژه سینمایی با یکدیگر همکاری کردند. **فیلمی تکان دهنده** مارتین در سال 1976 با فیلم **171#&**؛ زننده تاکسی **raquo&**؛ با بازی رابرت دنیرو و جودی فاستر جهان سینما را تکان داد. این فیلم یکی از 2 فیلمی است که در دانشکده‌های فیلمسازی به عنوان آغازگران موج نوجو سینما تدریس می‌شود. شیوه کارگردانی او در این فیلم بسیار مورد تقدیر قرار گرفت و با وجود جنجال‌های هنگام نمایش فیلم، 5 سال بعد هم دوباره بر سر زبان‌ها افتاد؛ وقتی جان هینکلی یک توطئه ترور برای رئیس‌جمهور وقت دونالد ریگان ترتیب داد و علت آن را تاثیر عمیق شخصیت جودی فاستر در فیلم عنوان کرد. زننده تاکسی، نخل طلای سال 1976 را از جشنواره کن دریافت کرد و نامزد 4 جایزه اسکار از جمله بهترین فیلم بود که در هیچ‌کدام موفق نشد. اولین فیلم پرهزینه مارتین یک موزیکال فوق‌العاده سبک‌دار در سال 1977 به نام **171#&**؛ نیویورک نیویورک **raquo&**؛ بود. ادای دین خالصانه اسکورسیزی به زادگاهش و موزیکال کلاسیک هالیوودی او را با شکست تجاری و انتقادی مواجه کرد؛ فیلمی که سومین همکاری کارگردان با رابرت دنیرو بود با برخورد نامیدکننده منتقدان و مردم باعث شد مارتین دچار افسردگی شود. با وجود این توانست یک مستند فوق‌العاده تحسین شده درباره آخرین کنسرت گروه **Band** با نام آخرین والس را بسازد، اما درگیری اسکورسیزی در دیگر پروژه‌ها باعث شد نمایش فیلم تا سال 1978 به تعویق بیفتد. رابرت دنیرو تاثیر بسیار زیادی در متقاعد کردن مارتین اسکورسیزی برای ساخت بهترین فیلمش **171#&**؛ گاو خشمگین **raquo&**؛ داشته است. رابرت او را متقاعد کرد که دیگر نمی‌تواند فیلمی بسازد و مارتین هم تمام انرژی‌اش را برای ساختن این فیلم صرف کرد. فیلم به عنوان یک شاهکار سینمایی ارزیابی شد و از سوی مجله بسیار معتبر سایننت ساوند انگلستان به عنوان بهترین فیلم دهه 80 انتخاب شد. فیلم نامزد 8 جایزه اسکار از جمله بهترین فیلم، بهترین بازیگر مرد برای رابرت دنیرو و اولین نامزدی مارتین برای بهترین کارگردانی بود. دنیرو جایزه را برد و تلما شون میکر برای تدوین هم همین‌طور، اما اسکورسیزی جایزه را به دست نیاورد. بعد از یک دهه پر مشقت حماسه گانگستری **171#&**؛ رفقای خوب **raquo&**؛ در سال 1990 یک بازگشت به فرم شخصی اسکورسیزی به حساب می‌آید و همچنین بهترین فیلم او پس از گاو خشمگین محسوب می‌شود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فیلم، ورود به دنیای پر رمز و راز زندگی گانگسترهایی است که مخاطبان سینما برای سال‌های طولانی تنها تصویری کلیشه‌ای از آنها را در اخبار و مطالب بخش حوادث روزنامه‌ها دیده‌اند. صفحاتی که در آن همیشه تصویری تک بعدی از این خلافکارها ارائه می‌شود که فقط شامل حال زمانی است که این خلافکارها گیر افتاده‌اند و به دست قانون سپرده شده‌اند حال آنکه فیلم رفقای خوب به مناسبات و روابط عاطفی این خلافکارها به نحوی قابل لمس توجه دارد. **رقابت بر سر اسکار** اسکورسیزی ابتدای قرن بیست و یکم، در سال 2002 فیلم **171#&**؛ دار و دسته نیویورکی **raquo&**؛ را با بودجه‌ای بالغ بر 100 میلیون دلار ساخت که نامزد چندین اسکار شد از جمله بهترین فیلم، بهترین بازیگری و بهترین کارگردانی، اما این بار هم اسکورسیزی آن را به رومن پولانسکی باخت. چنین باخت‌هایی در سینمای حرفه‌ای امری طبیعی و عادی است اما هیچ‌گاه چنین اتفاق‌هایی نمی‌تواند ارزش‌های فنی و هنری آثار این دسته از بزرگان سینما را کم‌رنگ کند. اسکورسیزی در این فیلم تاریخچه شکل‌گیری شهری مهم در آمریکا را به تصویر می‌کشد؛ شهری که به دلیل قرار گرفتن مکان‌هایی همچون سازمان ملل متحد در آن اهمیتی جهانی دارد. او در این فیلم مناسبات خشن و خونینی را به تصویر می‌کشد که در سال‌های ابتدایی حضور مهاجران در این شهر وجود داشته است و در پایان فیلم با قرار دادن دوربین در نمایی مشرف به شهر، به مرور از تصویر ویرانی نیویورک به تصاویر عصر حاضر این شهر می‌رسد. مارتین ناامید نشد و فیلم **171#&**؛ هوانورد **raquo&**؛ را سال 2004 ساخت که در مراسم گلدن گلوب نامزد 6 جایزه و در اسکار 2005 با نامزدی در 11 رشته تنها فیلمی بود که بیشترین نامزدی را داشت. او در سال 2006 فیلم **171#&**؛ جداافتاده **raquo&**؛ با بازی دی‌کاپریو و مت‌دمون را ساخت که در اسکار 2007 نامزد دریافت 5 جایزه شد و بالاخره بعد از سال‌ها بی‌توجهی آکادمی به او توانست برنده بهترین کارگردانی برای این فیلم شود. **نوگرایی با درک عمیق از کلاسیک‌ها** برای کسی که تا این حد به سینما وابسته است، شاید گفتن این جمله که اگر یک گیتار داشتم هرگز به سینما یا نمی‌گذاشتم کمی سنگین باشد. اما او بدون شک یکی از هنرمندان مستقل روزگار ماست و می‌داند تالیف هنر اول بر تالیف در هنر هفتم ارجحیت دارد. خودش در جایی می‌گوید: **171#&**؛ من عاشق فیلم هستم! این زندگی من است! نقطه تمام! **raquo&**؛ سینمای اسکورسیزی سرشار از مولفه‌ها و دستمایه‌های ویژه‌ای است که در همان فیلم‌هایی که او هنگام کودکی به تماشا نشسته ریشه دارد؛ قهرمان‌ها (یا ضد قهرمان‌ها) تنها و جداافتاده از محیط اطراف که دیدگاهشان نسبت به زندگی با دیدگاه آدم‌های دور و برشان فرق دارد و اساساً درام داستان از همین تفاوت دیدگاه‌ها شکل می‌گیرد. قهرمانان فیلم‌های اسکورسیزی و بلاتکلیفی آنها می‌تواند ما را به یاد شخصیت‌های فیلم نور‌های دهه 1940 یا 1950 سینمای آمریکا ببرد. تماشای فیلم‌های کلاسیک سینما شناختی

دقیق از اصول روایی سینمای کلاسیک را برای او به ارمغان آورد و بخش عمده‌ای از مهارت اسکورسیزی در تسلط بر ژانرهای سینمایی و ترکیب آنها به همین مساله برمی‌گردد. شاید فاصله بسیار سینمای اسکورسیزی با سینمای مدرن اروپا و فیلم‌های کارگردان‌هایی چون اینگمار برگمان به همین دلیل باشد. اسکورسیزی از کودکی شیفته ولز، ویدور، هاوکس و هیچکاک و در یک کلام سینمای کلاسیک هالیوود بود و در دوران فیلمسازی تقریباً به اصول روایی این سینما پایبند ماند. **بازیگران بی‌همتا** سینمای اسکورسیزی از منظر بازیگری تنها در 2 بازیگر خلاصه می‌شود. در وهله اول باید به رابرت دنیرو اشاره کرد. او به واسطه برآیند دی‌پالما با بابی (دنیرو) آشنا شد. این آشنایی سبب شد که یکی از مهم‌ترین زوج‌های بازیگر - کارگردان‌ها در تاریخ سینما شکل بگیرد که خیابان‌های پایین شهر، راننده تاکسی، نیویورک نیویورک، گاو خشمگین، سلطان کم‌دی، رفقای خوب، تنگه وحشت و کازینو حاصل این آشنایی است که باید هر دوی آنها به خاطر آن روز شکرگزار باشند. پس از بابی، اسکورسیزی زوج هنری جوان‌تری برگزید. لئوناردو دی‌کاپریو، انتخاب بعدی اسکورسیزی بود که حاصل همکاری آنها دار و دسته نیویورکی، هوانورد، جدا افتاده و شاتراپلند بود. مارتین اسکورسیزی در طول 40 سال فعالیت هنری، تکریم و تحسین شایسته‌ای اندوخته است. به طوری که تعداد انگشت‌شماری از اهالی سینما به جایگاه استادی رسیده‌اند و یکی از آنها این هنرمند ایتالیایی‌ال‌اصل است. **علی قاسمی / جام‌جم**